## یادداشت

دکتر سید نعمت‌الله عبدالرحیم‌زاده

### شمشیر اختلافات همچنان در شورای همکاری می‌چرخد

شورای همکاری خلیج فارس با نام عربی مجلس التعاون لدول الخلیج الفارسیه یا به صورت کوتاه‌تر مجلس التعاون الخلیجی (GCC) نهادی نام‌آشنا و متشکل از شش کشور در حاشیه خلیج فارس است. این شورا از بدو تأسیس خود در ۲۵ می ۱۹۸۱ اهداف بلندپروازانه‌ای را مطرح کرده اما با وجود چهار دهه هنوز چشم‌اندازی از تحقق این اهدف دیده نمی‌شود. با وجود این، اعضای شورا در این مدت سعی داشته‌اند تا دست‌کم ظاهر همکاری یا به بیان عربی‌اش تعاون بین یکدیگر را حفظ کنند و این حفظ ظاهر خود را در بیانیه‌های مشترک هر نشست سران نشان می‌داد تا این که همین حداقل از حفظ ظاهر هم از پنجم ژوئن ۲۰۱۷ به این سو کنار گذاشته شد. کشورهای عربستان سعودی، امارات و بحرین با همراهی مصر روابط خود را با قطر در این روز قطع کردند سپس آن سه کشور مرزهای زمینی، دریایی و هوایی خود را به روی قطر بستند تا این کشور را در محاصره اقتصادی قرار دهند. برخی نشانه‌ها از یکی دو ماه پیش وعده به سر رسیدن اختلافات را می‌داد و سخنان وزیر خارجه قطر در رم هم تأییدی بر این نکته بود اما نرفتن شیخ تمیم بن حمد آل ثانی، امیر قطر، به ریاض خط بطلانی بر این وعده بود تا معلوم شود که هنوز خبری از همکاری در شورای همکاری نیست.

**علت بحران**

شاید کمی شوخی به نظر برسد اما واقعیت این است که دست‌کم به لحاظ سمبلیک، یکی از نقاط شروع بحران دو ساله در شورای همکاری خلیج فارس به یک رقص با شمشیر برمی‌گردد که در اواخر ماه می ۲۰۱۷ برگزار شد. مهمان ویژه این رقص دونالد ترامپ بود که تازه چند ماه از ریاست جمهوری‌اش در امریکا گذشته بود و با سفر به ریاض و شرکت در ضیافت ویژه شام و این رقص شمشیر نشان می‌داد که باب تازه‌ای در روابط بین واشنگتن و ریاض باز شده است. در واقع، حکام سعودی بعد یک دوره طولانی‌مدت از سردی روابط با باراک اوباما، رئیس جمهور پیشین امریکا، آماده می‌شدند تا با پذیرایی گرم از رئیس جمهور تازه امریکا و فتح باب تازه، پرونده‌های ویژه خود در منطقه را پیش ببرند. جدا از رقابت منطقه‌ای با ایران یا جنگ یمن، مسئله قطر و اختلافات ریشه‌دار حکام سعودی با این امیرنشین یکی از این پرونده‌های ویژه بود. به عبارت دیگر، حکام سعودی و به خصوص محمد بن‌سلمان حساب ویژه‌ای روی حمایت ترامپ برای پیشبرد پرونده‌های ویژه خود باز کرده بودند و امضای قراردادهای تسلیحاتی به ارزش ۱۱۰ میلیارد دلار با امریکا در آن سفر ترامپ هزینه‌ای بود که سعودی‌ها حاضر به پرداخت آن بودند تا در حمایت ترامپ را در مقابل بخرند. هر چند محمد بن‌سلمان در آن زمان هنوز به مقام ولیعهدی نرسیده بود اما می‌توان گفت که صحنه‌گردان اصلی این معامله او بود چنان که تا آن موقع، مسئول اصلی پرونده یمن بود و بعد هم معلوم شد که پرونده قطر و قطع روابط با این کشور با مدیریت مستقیم او انجام شد. به هر صورت، آن سفر و امضای قراردادهای کلان نظامی و پذیرایی گرم از ترامپ در رقص شمشیر همگی زمینه‌ای را فراهم کرد تا حکام سعودی به دنبال بهانه‌ای برای قطع روابط و به نوعی گوشمالی دادن قطر باشند و البته در جهان سیاست چیزی که کم نیست بهانه است.

**جبهه‌بندی در جهان عرب**

بهانه ریاض پیامی بود که در اواخر ماه می ۲۰۱۷ و از سوی قنا منتشر شد. این پیام منتسب به شیخ تمیم بود که گویا در مراسم جشن فارغ‌التحصیلی نظامی سخنانی در خصوص حماس، حزب‌الله و ایران گفته بود که به مذاق سعودی‌ها خوش نیامد. هر چند مقامات قطری بعداً از هک قنا گفتند اما این ادعا سعودی‌ها را قانع نکرد تا خویشتنداری از خود نشان بدهند. در واقع، هک قنا و مطالب منتشره آن همان بهانه‌ای بود که سعودی‌ها برای باز کردن پرونده قطر به آن نیاز داشتند و در این میان، دو کشور مصر و امارات نیز دلیل قابل توجهی برای همراهی با سعودی‌ها، قطع روابط با قطر و محاصره اقتصادی آن داشتند. دلیل آنها نه حماس و حزب‌الله لبنان بود و نه روابط قطر با ایران بلکه دلیل اصلی حکایت از حمایت سابقه‌دار قطر از جریان اخوان‌المسلمین داشت. هر چند سیف بن احمد آل ثانی، مدیر دفتر ارتباطات دولتی قطر، آن زمان مدعی عدم ارتباط بین کشورش با اخوان‌المسلمین شد اما این ادعا از سوی هیچ یک از کشورهای مقابل قطر قابل قبول نبود چراکه سابقه ارتباط قطر با اخوان‌المسلمین پررنگ‌تر از آن بود که این نوع ادعاها حتی بتواند آن را کم‌رنگ کند. در واقع، قطر از همان ابتدای ظهور جنبش‌های اعتراضی در جهان عرب از دسامبر ۲۰۱۰ پایگاه اصلی حمایت از جریان اخوانی در این جنبش‌ها بود و از خبرگزاری الجزیره خود به خصوص بخش عربی آن برای تقویت موضع اخوانی‌ها در کشورهای عربی استفاده می‌کرد. در این میان، همکاری استراتژیک قطر با ترکیه را نباید از نظر دور داشت که این همکاری به خصوص در مورد مصر چه در زمان حکومت اخوانی‌ها با ریاست جمهوری محمد مرسی و چه بعد از کودتای ژنرال عبدالفتاح السیسی ادامه داشت. این همکاری استراتژیک نه تنها علیه حاکمیت السیسی در مصر و جنگ اماراتی‌ها با اخوان‌المسلمین بود بلکه بر ضد راهبرد سعودی‌ها در منطقه برای حمایت از جریان‌های سلفی-تکفیری در کشورهای منطقه نیز بود. در واقع، همکاری استراتژیک قطر با ترکیه برای حمایت از اخوانی‌ها طی بهار عربی عملاً در مقابل جریان سلفی- تکفیری قرار گرفت و این موضوع حتی در جنگ داخلی سوریه نیز خود را نشان داد. هر چند قطر و عربستان در ابتدای این جنگ موضع واحد و همکاری نزدیکی با یکدیگر داشتند اما همکاری قطر و ترکیه در این جنگ سایه بر حمایت عربستان بر گروه‌های سلفی انداخت و باعث شد رفته رفته نفوذ و نقش سعودی‌ها در این جنگ کمتر شود. به دلیل این جبهه‌بندی است که ائتلاف تحت رهبری سعودی در شروط ۱۳ گانه خود برای تجدید روابط با قطر نه تنها از قطر خواستند تا حمایتش را از گروه‌های تروریستی به پایان رساند بلکه بسته شدن شبکه الجزیره و تعطیلی پایگاه نظامی ترکیه در قطر را هم در شروط خود گنجاندند تا این کشور را مجبور کنند همکاری استراتژیک خود با ترکیه را به پایان رساند.

**دست برتر قطر**

خبرهایی از انجام مذاکرات پنهانی بین قطر و عربستان از چند هفته قبل مخابره می‌شد و محمد بن عبدالرحمن آل ثانی، وزیر خارجه قطر، هم چهار روز قبل از انتشار این خبر هم انجام آن مذاکرات را تأیید کرد و هم گفت که دیگر بحثی از شروط ۱۳ گانه ائتلاف سعودی در میان نیست و ابراز امیدواری کرد این مذاکرات به نتایج مثبتی برسد. از سوی دیگر، قرار بود نشست سران در ابوظبی برگزار شود اما درست سه هفته قبل از زمان موعد خبر انتقال این نشست از ابوظبی به ریاض منتشر شد. انتشار این خبر همزمان با انتشار اخبار مربوط به مذاکرات پنهانی بین دو طرف و سفر محرمانه محمد بن عبدالرحمان به ریاض این گمانه‌زنی را تقویت کرد که سعودی‌ها مقدمات کار را برای پذیرایی از شیخ تمیم و پایان قطع روابط و محاصره قطر فراهم کرده‌اند. تمام نشانه‌ها مؤید این گمانه بود تا این که خبر قنا نه تنها این گمانه را رد کرد بلکه نکته دیگری را روشن کرد. در خبر قنا آمده که شیخ تمیم به جای عربستان و شرکت در نشست سران شورای همکاری خلیج فارس، قصد سفر به کشور آفریقایی رواندا را دارد. انتخاب رواندا به جای عربستان به خودی خود نوعی دهن‌کجی به نشست سران شورای همکاری در ریاض و حتی دعوت‌نامه رسمی ملک سلمان بن عبدالعزیز، پادشاه سعودی، از شیخ تمیم برای شرکت در این نشست است. در واقع، شیخ تمیم با این تغییر در مقصد سفر خود به سعودی‌ها پیام داده که چندان عجله‌ای برای تجدید روابط ندارد و نمی‌خواهد با رفتن به ریاض خود را بازنده قطع روابط نشان دهد. از سوی دیگر، او این پیام را می‌رساند که اصل مشکل بین دو طرف و اختلاف دیدگاه‌ها سر جای خود است. در واقع، ریشه اصلی بحران بین قطر و سعودی‌ها در خودبزرگ‌بینی سعودی‌ها بود که تصور می‌کردند کوچکی قطر باعث می‌شود تا این کشور تابع بی‌چون و چرای آنها باشد. این نکته در ۱۳ شرط سعودی‌ها برای از سر گیری روابط دیده شد و شیخ تمیم با رفتن به رواندا به جای ریاض به آنها نشان داده که با این بینش نمی‌توان امیدی به حل اختلافات و تجدید روابط داشت. به عبارت دیگر، قطر در شرایط فعلی خود را در موقعیت برتری می‌بیند چون با گذر از مرحله بحرانی ناشی از قطع روابط سعودی‌ها و متحدینش توانسته بر مشکلات فائق آید و از این جهت، دست برتر را دارد. قطر با داشتن دست برتر دیگر عجله‌ای برای تجدید روابط با عربستان ندارد و شیخ تمیم صبر خواهد کرد و به شرط مشاهده تغییر اساسی در منش و رفتار سعودی‌ها است که حاضر خواهد شد با آنها تجدید روابط کند. شورای همکاری باید برای بازگشت همکاری حداقلی سابق تا آن موقع صبر کند.

---

گزارش یک

### اهمیت فزاینده فضا، همه چیز را تغییر خواهد داد

# جنگ برای چیرگی در انقلاب پنجم

**نشریه امریکایی نشنال اینترنست**
**ترجمه: آزاده سادات عطار**

**زمانی که فضا به میزان قابل ملاحظه‌ای در دسترس قرار گیرد و در این زمینه پیشرفت حاصل شود، اقتصاد، امنیت و تجارب روزمره‌مان در زندگی تغییر خواهد کرد. «جان مانکینز» فیزیکدان پیشین سازمان ناسا در این مورد گفته است: «هر چیزی که ما درباره فضا می‌دانیم در حال تغییر است.» طی یک دهه آینده، هزینه عزیمت به فضا بیش از یک‌سوم کاهش خواهد یافت و این در حالی است که درخواست‌ها برای چنین اقدامی از سال ۲۰۰۰ (تاکنون)، دو برابر شده است. با فناوری‌ها و ساختارهای جدید، شرکت‌های دولتی و خصوصی می‌توانند چیزهایی را که در ذهن نمی‌گنجد، به واقعیت و حتی به مسائلی عادی تبدیل کنند.**

انتظار می‌رود در چند دهه پیش رو، فرصت‌های اقتصادی توسعه فضا در قالب تغییرات در حمل‌ونقل، اطلاعات، انرژی و ساخت محقق شود. مثلاً انرژی خورشیدی فضا می‌تواند به میزان نامحدودی انرژی پاک تولید کند. به زبان دیگر، اگر تسلط بر «داده‌های کلان» کلیدی برای انقلاب چهارم صنعتی باشد، تسلط بر فضا هم کلیدی برای انقلاب پنجم خواهد بود که می‌تواند به ایجاد مزیت نظامی و در عین حال خطرهایی منتهی شود اما در نهایت فرصت برای کسب اطلاعات علمی و کشف همچنان فراوان خواهد بود. ساختارهای ضد فضا در حال توسعه هستند تا به وسیله آنها از دسترسی به منابع مشترک جهانی در فضا جلوگیری شود و این در حالی است که قانون، استانداردها و مکانیسم‌های اجرایی ضروری که کشورها را محدود و اقدامات لازم را روشن کند، وجود ندارد. به موازات این که طرف‌های بیشتری به این عرصه وارد می‌شوند که نقش‌آفرینان غیردولتی را هم شامل می‌شود، خطر اینکه یک طرف دسترسی آزاد به فضا را مختل کند هم افزایش می‌یابد.

به طور ویژه، رقابت فزاینده در کنترل فضای میان زمین و ماه، یکی از مواردی است که امریکا نباید بگذارد در آن شکست بخورد چراکه هم منافع اقتصادی و هم منافع امنیتی به این منطقه بستگی دارد. در سال ۲۰۲۰، شمار زیادی از نقش‌آفرینان در این منطقه برای حضور دائمی در فضا به رقابت می‌پردازند و در صورتی که امریکا و دیگران کنترل این منطقه را از دست بدهند، امکان ارتقای شبکه ماهواره، راهبری تجارب در مدار و ماه و توسعه خدمات بازرگانی جدید و خدمات اینترنت و سرویس‌های شرکت «بلواورجین» (blue origin) که در زمینه گردشگری کار می‌کند را نخواهند داشت.

در شرایطی که امریکا در جهت شکاف سیاسی و توجه به امور داخلی حرکت می‌کند، دیگر قدرت‌ها به ویژه چین در راستای اینکه حداکثر فضا را در اختیار بگیرند، می‌کوشند. چین راهبرد روشنی دارد و می‌خواهد تا سال ۲۰۴۵ به رهبر جهانی در فضا تبدیل شود. اگر چین در کنترل فضای بین زمین و ماه، رتبه نخست را کسب کند، موشک‌های بالستیک قاره‌پیما را تحت کنترل خود درمی‌آورد و نه تنها کشوری با ساختار نظارتی، بلکه سیاره‌ای نظارتی ایجاد خواهد کرد.

به این ترتیب باید گفت غیر از مسابقه روسیه و امریکا در فضا، قدرت جدیدی وارد عرصه رقابت شده است. چین بدون اینکه لازم باشد بجنگد، می‌تواند در این مبارزه پیروز شود. به همین دلیل، ایالات متحده چندین گام ضروری در این راستا برداشته است. دولت «دونالد ترامپ» به تازگی با ایجاد فرماندهی فضای جدید امریکا، اعتبار شورای فضای ملی را دو برابر کرده و به تشکیل نیروی فضایی جدید امریکا می‌پردازد تا به این وسیله در جهت کند کردن روند عقبگرد امریکا در فضا حرکت کند. با این حال اگر اقدامات بیشتری صورت نگیرد، دستاورد امریکا در فضا در دهه‌های آتی تحت‌الشعاع قرار خواهد گرفت.

با این حال، فعالیت‌های هوانوردی گران تمام می‌شوند و حتی زمانی که از بهترین دستورالعمل‌ها هم پیروی شود امکان دارد با خطر شکست مواجه شوند. در چنین شرایطی، معافیت مالیاتی مربوط به فعالیت‌های فضانوردی می‌تواند هزینه‌های سرمایه‌گذاری را کاهش دهد. به این ترتیب خطرات، قابل تحمل‌تر می‌شود و سرمایه برای اختصاص به چنین موضوعی را بیشتر در دسترس می‌گذارد. همچنین اقدام به مقررات‌زدایی به صورت گزیده در شرایطی که مشکلات جدیدی در خصوص امنیت و محیط زیست ایجاد نکند، پروژه‌ها را مقرون به‌صرفه‌تر و در نتیجه سودآورتر خواهد کرد.

> در شرایطی که امریکا در جهت شکاف سیاسی و توجه به امور داخلی حرکت می‌کند، دیگر قدرت‌ها به ویژه چین در راستای اینکه حداکثر فضا را در اختیار بگیرند، می‌کوشند. چین راهبرد روشنی دارد و می‌خواهد تا سال ۲۰۴۵ به رهبر جهانی در فضا تبدیل شود

امروزه تلاش می‌شود تا به فناوری‌های مربوط به فضا اعم از فناوری موشکی و ربات پرداخته شود. سرمایه‌گذاری‌ها در زمینه R&D، آموزش و مشارکت به ما (امریکا) می‌گوید آیا ما در آینده رهبری فضا را در اختیار خواهیم داشت یا اینکه چنین چیزی را به چین واگذار می‌کنیم؟ مجموعه‌ای از پنج پیمان و پنج اصل در حال حاضر آزادانه فعالیت در فضا را تحت کنترل دارند. این پیمان‌ها به مسائل دشوار، مانند شیوه‌های مانور اطراف دیگر طرف‌ها (در فضا) را شامل نمی‌شود و فقط اطلاع‌رسانی به دیگران در زمینه طرح‌های برنامه‌ریزی شده یا مداخله ممنوع به وسیله دیگران در فضا را دربر می‌گیرد.

در شرایطی که ازدحام چه از جانب نقش‌آفرینان دولتی و چه غیردولتی‌ها تشدید می‌شود، خطر تصادف در فضا وجود دارد. علاوه بر شکل سایبری حملات، خطر اشتباه محاسباتی و تنش تصادفی هم رو به افزایش است.

روشن کردن عملکردهای استاندارد و رویه‌ها حتی در توافق‌نامه‌های غیرالزام‌آور مانند کد پیشنهادی اروپا در راهبری در این مورد، گامی ضروری است تا فضا برای فعالیت‌های بازرگانی، علمی و اکتشاف امن‌تر شود. همان‌طور که جان مانکینز گفته، همه چیز در فضا در حال تغییر است. آنچه ما باید بدانیم این است که فضا هم در حال تغییر دادن همه چیز است. در چنین وضعیتی، راهبردها و سیاست‌های ما هم باید در همین راستا حرکت کند به این ترتیب می‌توان مطمئن شد که تغییرات فضایی در جهت سمت و سویی بهتر در حرکت است.

---

گزارش ۲

روح‌الله صالحی

### سفرهای دزدانه امریکایی‌ها به عراق و افغانستان، بی‌نتیجه بودن اشغالگری را نشان می‌دهد

# ۷ تریلیون دلاری که برای ترامپ بلیت هم نشد!

**سفر دزدانه مقامات امریکایی به عراق و افغانستان آن‌هم پس از دو دهه اشغالگری، نشانگر این است که صرف هزینه ۷ تریلیون دلاری هم نتوانسته برای امریکایی‌ها بلیت در روز روشن فراهم کند!**

تا چند دهه پیش غرب آسیا، محل تاخت و تاز کشورهای غربی بود که سرمست از فروپاشی شوروی سابق به دنبال بازسازی نظم جدیدی در جهان بودند. رهبران امریکا که خود را داعیه‌دار و ابرقدرت یکه‌تاز در جهان می‌دانستند و زمانی به صورت آشکار به کشورهای جهان سفر می‌کردند و با تشریفات پرتجمل مورد استقبال دولت‌های میزبان قرار می‌گرفتند اکنون با تغییر واقعیت‌های موجود در جهان، مقامات واشنگتن مجبورند مخفیانه و با صدها محافظ به کشورهای تحت اشغال خود سفر کنند.

امریکا و متحدانش به بهانه ایجاد امنیت و ثبات به کشورهای عراق و افغانستان لشکرکشی کردند تا بتوانند به ادعای خود دموکراسی و آزادی را برای مردم این کشورها به ارمغان بیاورند اما نتیجه این اشغالگری‌ها چیزی جز ویرانی و کشتار ده‌ها هزار نفر و آواره شدن میلیون‌ها نفر دیگر نبوده است و نه تنها امنیتی برقرار نشده، بلکه وضعیت این کشورها ناامن‌تر از گذشته هم شده است، تا جایی که مقامات امریکا هم نمی‌توانند در آرامش به منطقه سفر کنند.

آنچه این روزها در افغانستان و عراق می‌گذرد، نتیجه پخت و پز امریکا و متحدان غربی آن است که آتش فتنه و ناامنی را شعله‌ور کرده‌اند. مقامات واشنگتن هر چند در ظاهر سعی می‌کنند ژست فاتحان جنگ را به خود گرفته و این گونه وانمود کنند که اشغال عراق و افغانستان نتایج مطلوبی داشته اما سفر دزدانه دونالد ترامپ، رئیس جمهور امریکا به عراق و افغانستان در یک سال گذشته مهر تأییدی بر این مسئله است که در این کشورها خبری از امنیت نیست. وقتی ترامپ و دیگر مقامات واشنگتن بدون اطلاع دولت‌های میزبان در عراق و افغانستان به این کشورها سفر می‌کنند و حتی رئیس جمهور امریکا نمی‌تواند در این سفر دزدکی، تلفن شخصی خود را به همراه داشته باشد، به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد سیاست‌های واشنگتن در منطقه مخرب بوده است. ترامپ که سفرهای خود به دیگر کشورها را چند هفته قبل از انجام آن در بوق و کرنا می‌کند اما برای رفتن به جمع سربازان امریکایی در عراق و افغانستان حتی به نیروهای خود هم اطلاع نمی‌دهد و سرزده وارد پایگاه‌های امریکایی می‌شود. اینکه رئیس جمهور امریکا هنگام ورود به افغانستان و عراق، مجبور می‌شود چراغ‌های هواپیمایش را هم خاموش کند تا کسی متوجه حضورش نشود، دستاوردهای لشکرکشی غربی‌ها را به طور واضح نشان می‌دهد.

امریکا در سال ۲۰۰۱ با حملات گسترده به افغانستان، رژیم طالبان را از قدرت ساقط کرد تا امنیت دلخواه خود را مستقر کند اما با گذشت ۱۸ سال، واشنگتن برای برقراری امنیت در افغانستان دست به دامن گروه طالبان شده تا شاید از مسیر دیپلماتیک بتواند از بحران خودساخته رهایی یابد.

**۷ تریلیونی که بر باد رفت**

در ابتدای جنگ در افغانستان و عراق، امریکایی‌ها همچون فاتحان به پیشروی ادامه می‌دادند و این مسئله را نوعی قدرت‌نمایی در برابر روسیه و چین می‌پنداشتند اما روند تحولات بسیار متفاوت‌تر از قبل شده و رهبران کاخ سفید به این ارزیابی رسیده‌اند که به رغم هزینه‌های چند تریلیون دلاری، نتوانسته‌اند در بین مردم منطقه جایگاه و منزلتی کسب کنند و به نوعی دلارهایشان بر باد رفته است. ترامپ بارها گفته واشنگتن ۷ تریلیون دلار در خاورمیانه هزینه کرده اما دستاوردی نداشته و زمان خروج از منطقه فرارسیده است. این سفرهای دزدانه نشان می‌دهد برخلاف ادعای مقامات واشنگتن، مردم این کشورها نه‌تنها امریکایی‌ها را ناجی نمی‌دانند بلکه آنها را عامل بحران‌ها و ناامنی کشورشان می‌شناسند. ترامپ مدعی است امریکا در دوره ریاست او به قدرتمندترین کشور جهان تبدیل شده و دیگر رقبا از آن حساب می‌برند اما برای دیدار با سربازان امریکایی مستقر در عراق و افغانستان، حتی نمی‌تواند در روز روشن سفر کند.

سفر مخفیانه به منطقه تنها به مقامات فعلی کاخ سفید محدود نمی‌شود و این مسئله مسبوق به سابقه است و پیش از این، جورج بوش و باراک اوباما، رؤسای جمهور سابق امریکا نیز بارها به طور سرزده به عراق سفر کرده بودند. رؤسای جمهور امریکا با ادعای صلح‌خواهی خود برای افغانستان هیچ‌گاه آماده سفر از پیش اعلام شده به این کشور نبوده‌اند و ترجیح می‌دهند تا ملاقات‌های خود با همتایان افغان را نه در کاخ ریاست جمهوری افغانستان، بلکه در دل شب در پایگاه نظامی خویش برگزار کنند. چنین رفتاری بازگوکننده نگاه واقعی واشنگتن به افغانستان و صلح و ثبات در این کشور است و اگر امریکایی‌ها امنیت درست کرده بودند، باید با غرور و به طور علنی وارد افغانستان می‌شدند.

**عزتی که ذلت شد**

هزینه ۷ تریلیون دلاری برای ایجاد امنیت در منطقه که قرار بود برای امریکایی‌ها عزت و افتخار ایجاد کند، به جای آن ذلت به بار آورده است. عزت و ذلت کشورها یک امر اتفاقی نیست و نتیجه رفتار غیرمسئولانه سیاستمداران و مردم کشورهاست و سیاست‌های اشتباه سردمداران واشنگتن در قبال کشورهای منطقه و وارد شدن به باتلاق خودساخته، ذلت و خفت را برای واشنگتن به ارمغان آورده است. اینکه رهبر قدرت بزرگی مثل امریکا به راحتی نمی‌تواند به افغانستان و عراق سفر کند، حقارتی است که حتی رهبران کشورهای ضعیف نیز به آن دچار نشده‌اند. اگر وعده‌ها و شعارهای امریکا در منطقه محقق شده بود، مقامات واشنگتن سفرهای خود را علنی می‌کردند و مثل مقامات دیگر کشورها، از طریق چارچوب‌های قانونی سفر به عراق و افغانستان را انجام می‌دادند نه اینکه دزدکی و بدون اطلاع دولت میزبان مبادرت به این کار کنند.

هر چند امریکایی‌ها همواره مسئله امنیت را بهانه‌ای برای رفتارهای خارج از عرف دیپلماتیک خود قرار داده‌اند اما موضوع امنیت نمی‌تواند دلیل واقعی برای چنین رفتارهای غیردیپلماتیک باشد چراکه مقامات سایر کشورها همواره به شکل علنی و در روشنایی روز به بغداد و کابل سفر کرده‌اند و مشکل امنیتی خاصی به وجود نیامده است. سفر مقامات امریکا به عراق و افغانستان در حالی مخفیانه و با تمام تجهیزات امنیتی انجام می‌شود که حریم هوایی این کشورها تحت کنترل نیروهای امریکایی قرار دارد ولی با این حال حاضر نیستند سفرهای خود را علنی کنند. چنین سفرهایی نشان می‌دهد قدرت و هژمونی امریکا که در گذشته وجود داشت، اکنون از بین رفته و مقامات این کشور با ترس و لرز به مناطق تحت اشغال خود سفر می‌کنند.

آن‌گونه که از شواهد و قرائن و ادعای امریکایی‌ها برمی‌آید، همه گروه‌های تروریستی در منطقه زیر ذره‌بین و تحت کنترل واشنگتن قرار دارند اما با این وجود سفر رهبران امریکا به منطقه تحت شدیدترین تدابیر امنیتی و نیمه شب انجام می‌شود تا مبادا هیچ گروهی از این مسئله مطلع و خبردار شود و جان مقامات واشنگتن به خطر بیفتد. امریکایی‌ها با این اقدامات، غیرمستقیم ابراز می‌کنند که حتی از تروریست‌های دست‌پرورده خودشان هم احساس امنیت نمی‌کنند.

اگرچه رهبران امریکا تحت عنوان یکجانبه‌گرایی، در پی تدوین و مدیریت نظم نوین جهانی بودند و تلاش مضاعفی کردند تا پلیس جهان باشند اما با گذشت بیش از دو دهه، به‌کارگیری این سیاست کارایی نداشته است. الان وضعیت عراق و افغانستان نشان می‌دهد که نه از دموکراسی مدعایی خبری هست نه از امنیت و آزادی‌ای که امریکایی‌ها شعار تحقق آن را می‌دادند و وضعیت این کشورها، بی‌ثبات‌تر و ناامن‌تر از زمان قبل از اشغالگری غربی‌ها شده است. بنابراین، امریکایی‌ها همچون مهمان ناخوانده‌ای در منطقه هستند که از وضعیت بی‌ثبات جهانی و تضعیف رقیب دیرینه خود شوروی سابق بهره‌برداری کردند و برای چند صباحی در خاورمیانه جولان دادند ولی اکنون مردم کشورهای منطقه حاضر نیستند زیر بار ذلت امریکایی‌ها زندگی کنند.

> اگر وعده‌ها و شعارهای امریکا در منطقه محقق شده بود، مقامات واشنگتن سفرهای خود را علنی می‌کردند و مثل مقامات دیگر کشورها، از طریق چارچوب‌های قانونی سفر به عراق و افغانستان را انجام می‌دادند نه اینکه دزدکی و بدون اطلاع دولت میزبان مبادرت به این کار کنند

**جمع‌بندی**

روند تحولات حاکی از این است که دوران سفرهای دزدکی مقامات امریکا به منطقه رو به پایان است. واکنش گروه‌های عراقی به حضور امریکایی‌ها در این کشور و تلاش برای بیرون راندن آنها گویای این حقیقت است که ساختار سیاسی در عراق در حال قوام گرفتن است و در آینده اجازه چنین سفرهای خلاف عرف را نخواهد داد. سیاست چند دهه‌ای مقابله با محور مقاومت، تأسیس گروه‌های تروریستی مثل داعش و القاعده و اشغالگری در افغانستان و عراق و همچنین ورود به بحران سوریه نتیجه‌ای جز شکست و هزینه‌تراشی برای امریکا نداشته است. امریکا و متحدانش برای تسلط بر منابع کشورها، در سودای حضور طولانی‌مدت در خاورمیانه بودند و به هیچ وجه حاضر نیستند از منابع منطقه دست بکشند اما روند تحولات به گونه‌ای پیش می‌رود که غربی‌ها مجبور به ترک منطقه هستند. اگر واشنگتن توان ماندن در منطقه را داشت و نسبت به توانایی‌های خود برای ایجاد صلح و امنیت اطمینان داشت، هرگز برای خروج آبرومندانه از افغانستان، با طالبان سر یک میز مذاکره نمی‌نشست.